

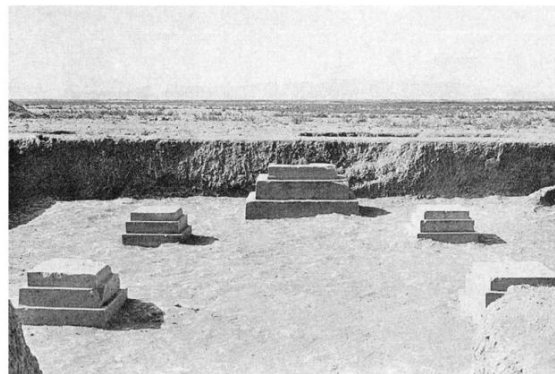


کوروش بزرگ (کوروش شناسی)

پاسخ به مقاله دروغین «پاسارگاد ساخته یهودیان یا ایرانیان»

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۰ مرداد ۱۳۹۶ - ۴۶ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

نقد و نظری بر دو مقاله هویت‌ستیز، باستان‌ستیزی به چه قیمتی؟ پاسخ به ادعای بی بنیان پیرامون تخت جمشید و پاسارگاد صادق حیدری‌نیا عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (برداشتی از تارنمای ایران بوم) اشاره: در یکم خرداد ماه سال جاری، مطلبی با عنوان «تاریخ‌سازی جریان انحرافی از موضوعی انحرافی، به نام تخت جمشید» در پایگاه تحلیلی - تبیینی برهان منتشر شد؛ نویسنده آن با دلایلی ابتدایی که پیش از این از سوی ناصر پورپیرار طرح شده و بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود، به اثبات این مدعا پرداخته که

نقد و نظری بر دو مقاله هویت‌ستیز، باستان‌ستیزی به چه قیمتی؟

پاسخ به ادعا های بی بنیان پیرامون تخت جمشید و پاسارگاد



صادق حیدری‌نیا عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

(برداشتی از تارنمای ایران بوم)

اشاره:

در یکم خرداد ماه سال جاری، مطلبی با عنوان «تاریخ‌سازی جریان انحرافی از موضوعی انحرافی، به نام تخت جمشید» در پایگاه تحلیلی - تبیینی برهان منتشر شد؛ نویسنده آن با دلایلی ابتدایی که پیش از این از سوی ناصر پورپیرار طرح شده و بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود، به اثبات این مدعا پرداخته که «چگونه متخصصان تاریخی ارسال شده از طرف دانشگاه‌های غرب (در این‌جا دانشگاه شیکاگو) با جعل و دروغ درباره تاریخ پیش از اسلام ایران و دست کاری و فریب در ابنیه تخت جمشید و ساختن داستان‌های خیالی درباره آن زمینه‌های فریب‌گرفته از جامعه را فراهم آورده‌اند».

نویسنده این مطلب، در بخش دوم یادداشت خود با عنوان «پاسارگاد ساخته یهودیان یا ایرانیان؟» که در تاریخ

8/3/90 منتشر شده، ادعا کرده که «آستروناخ در فاصله سال‌های 1340 تا 1343 در مجموعه پاسارگاد کاخ‌هایی ساخت و آن‌ها را به کوروش هخامنشی در 2500 سال پیش نسبت داد تا به این شخصیت مورد علاقه یهودیان هویت تاریخی مادی و قابل اثبات بخشد». این دو مطلب که توسط شخصی با نام ساختگی فضل‌الله موحد نوشته شده در مدت کوتاهی عیناً در چند پایگاه و نشریه اصول‌گرا و چند وبگاه قوم‌گرا و تجزیه‌طلب منتشر گردید. مطلبی که در ادامه می‌آید نقدی بر این دو نوشته آکنده از تحریف است که با نامی جعلی و ظاهراً با هدف انتقاد به جریانی خاص نوشته و نویسنده آن هویت ملی و میراث فرهنگی را وجه‌المعامله دعوای سیاسی قرار داده است.

مقدمه تاریخ کهن ایران زمین، مانند اغلب تمدن‌های دیرپای بشری، آکنده از نقاط تاریک و روشنی است که به دست خوبان و بدان این سرزمین پدید آمده است. برای هر قوم و ملتی، توجه و پرداختن به نکات برجسته و مثبت تاریخش، به همان میزان افتخار آفرین است که بیان تاریکی‌ها و نکات منفی آن، رنج آور. طی یک سده اخیر که دنیای غرب با ابزار قدرتمند رسانه، به کارزار فرهنگی وارد شده، همواره تلاش کرده تا از گذشته خود، تصویری آرمانی و زیبا ارائه نماید و در مقابل با همین ابزار توانا، به مصاف ملت‌ها و کشورهایی رفته که با آنها زاویه داشته است. در این میان، پیکان هنر و رسانه غربی، ایران اسلامی را طی سه دهه اخیر نشانه رفته است. هجمه غرب به ایران، صرفاً روزگار معاصر و حوادث دوران انقلاب اسلامی را شامل نمی‌شده است بلکه رویارویی سنتی میان ایران (نماینده قدرت شرق باستان) و یونان و روم (نمایندگان غرب باستان) که یک هزاره به درازا کشیده بود، در روزگار معاصر با زبان و ابزاری جدید ادامه یافت. تا جایی که در همین یک دهه اخیر، هالیوود با ساخت چند فیلم پر هزینه نظیر اسکندر¹، سیصد² و شاهزاده ایرانی³، تلاش کرد تا با حمله به گذشته باستانی ایران، ریشه‌های کهن تاریخ و فرهنگ ایران زمین را تخریب و تحقیر کند. هرچند که در پیشینه تاریخ ایران، به سان هر سرزمین کهن دیگری نقاط تاریک تاریخی وجود دارد اما، در قیاسی ساده و مروری کلی میان تاریخ مشرق زمین و مغرب زمین می‌توان دریافت که این نقاط تاریک در تاریخ غرب به ویژه در گذشته باستانی آن بیش از هر سرزمین و ملت دیگری وجود دارد لیکن اینان به سان اغلب ملت‌ها، از گذشته خود به افتخار یاد کرده و دیگران را تحقیر می‌کنند. بدیهی است که در این رقابت فرهنگی، ایران هم باید به کلیت فرهنگ و تمدنش توجه داشته باشد تا از غافله بازماند، به رغم اهمیت ارج نهادن به میراث فرهنگی - تمدنی، گاه عناصری غافل یا وابسته به بیگانه با هم صدایی و همراهی خود، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و داشته‌های خود را انکار می‌کنند. ایران، سرزمینی است که از گذشته‌های دور، مأمن اقوام و طوایف گوناگونی بوده که به رغم اختلاف لهجه، زبان، پوشش، آداب و رسوم و حتی مذهب، درکنار یکدیگر یک کل واحد و زیبایی به نام ایران را پدید آورده‌اند. در روزگار معاصر، نهضت مشروطیت که با حضور و همراهی تمام مردم ایران به ثمر نشست بار دیگر بر این یکپارچگی و وحدت افزود. با روی کار آمدن پهلوی اول، سیاست‌های ضد دینی رضاخان، و تبلیغات باستان‌گرایی او از یکسو و سیاست‌های استعماری، رنجش‌هایی میان برخی قومیت‌ها ایجاد کرد اما رشته وحدت ملی محکم‌تر از آن بود که با نسیم سیاست، گسسته شود. با تأسیس احزاب کمونیست و توده در ایران، سیاست جمهوری شوروی که استفاده از گرایش‌های قومی برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک خود بود، به ایران راه یافت. پس از شهریور 1320 فرقه دموکرات تلاش کرد تا در آذربایجان و کردستان فتنه‌ای برپا کند. حکومت پیشه‌وری در آذربایجان حاصل همین سیاست‌ها و حمایت‌ها بود. هرچند که عمر این دولت نوظهور و برکشیده بیگانه به یکسال نرسید و پیوند عمیق مردمان دلیر این دیار و باورهای ریشه‌دار مذهبی آنان، فرصت را از دست مارکسیست‌ها سلب کرد اما بذر مسموم تجزیه‌طلبی را برای نخستین بار در اندیشه بخشی از جامعه نشانید. با پیروزی انقلاب

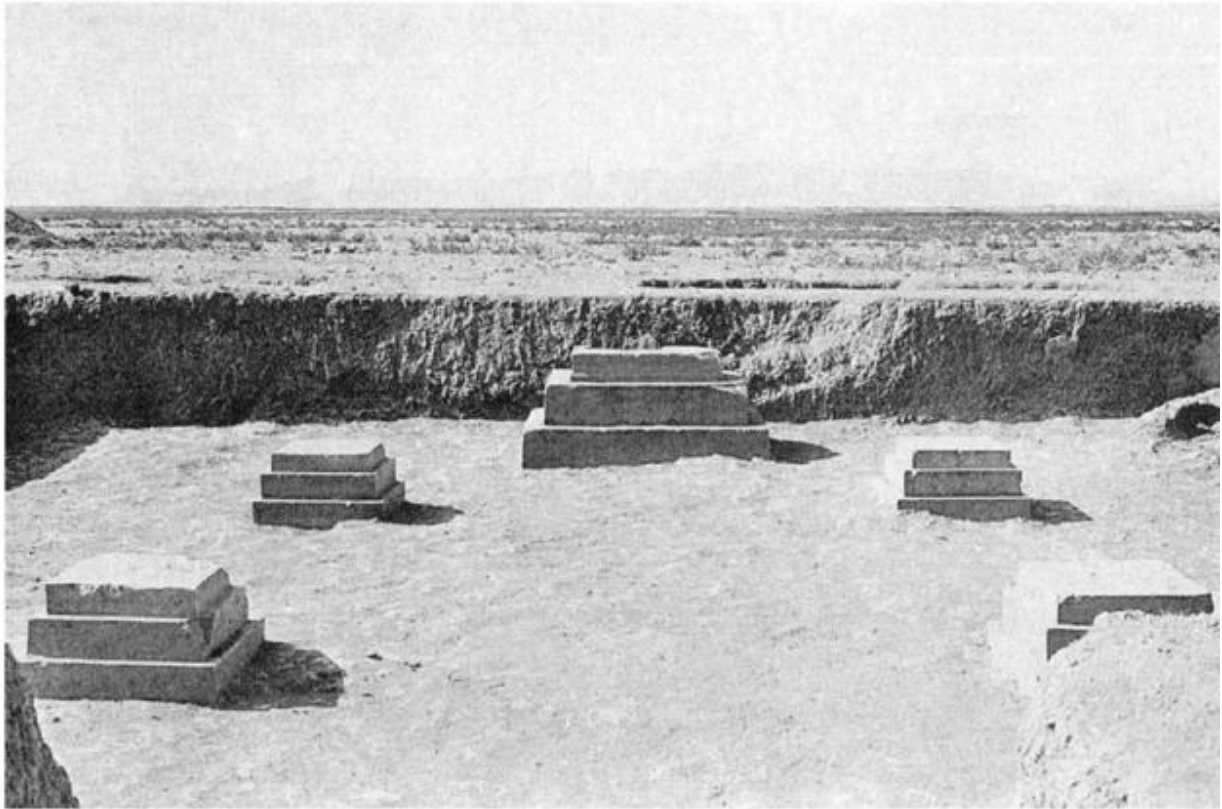
اسلامی، این جریان با استفاده از فضای باز سیاسی پس از انقلاب، مجدداً هسته‌هایی را در بین قومیت‌های ایرانی ایجاد کردند تا شاید به این ترتیب ضمن پاره پاره کردن ایران اسلامی، بتوانند به انقلاب ضربه بزنند. برافروختن آتش دشمنی و کینه در میان کردها، ترکمنها و بلوچها، بخشی از اقدامات مارکسیست‌ها در نخستین سال‌های انقلاب بود. این توطئه‌ها هم با تلاش دلسوزان میهن و صرف هزینه‌های بسیار، پشت سر گذاشته شد. در اواخر دهه هفتاد خورشیدی، یکی از بازماندگان بدنام حزب توده به نام ناصر پورپیرار، با استفاده از سوء تدبیر مسئولان فرهنگی وقت، تلاش کرد تا همان اهداف ضد میهنی همفکران دیروز خود را این بار در پوششی فرهنگی و به بهانه طرح مباحث به ظاهر علمی دنبال کند. پورپیرار، با تألیف و نشر کتاب دوازده قرن سکوت⁴ پا به این عرصه گذاشت. وی که از اعراب ایرانی خوزستان است، فاقد هرگونه تحصیلات دانشگاهی به ویژه سابقه تحصیلی در رشته تاریخ است، از این رو آثارش مشحون از تناقض‌هایی است که به مرور زمان و با نشر کتاب‌های جدیدترش، بیش از پیش به چشم می‌خورد. ادعاهای پورپیرار در نفی گذشته باستانی ایران، در بین محافل کوچکی از فعالان دانشجویی با گرایش‌های قومیتی با استقبال مواجه شد. وی در خلال سال‌های 1380 تا 1385 بارها به دعوت همین تشکله‌ها در دانشگاه‌های مختلف سخنرانی کرد. البته در این سال‌ها آثار متنوعی شامل مقالات الکترونیکی، کتاب و مقالات چاپی در نقد وی منتشر شده است.⁵ به‌رغم تلاش‌های گسترده پورپیرار و همراهان اندکش، ادعاهای وی چنان بی‌اساس و متناقض بود که نتوانست راه به جایی ببرد و دو سه سالی است که خاک مهجوری بر آثار و دعاوی او نشسته است. در چنین شرایطی در کمال تعجب، نویسندگانی مجهول‌الهویه و غیر متخصص در مطلبی با عنوان تاریخ‌سازی جریان انحرافی از موضوعی انحرافی، به نام «تخت جمشید» که در تاریخ 1/3/90 منتشر شد، با دلایلی ابتدایی که رونویسی بسیار شتاب‌زده‌ای از کارهای پورپیرار بود به اثبات این مدعا پرداخته که «چگونه متخصصان تاریخی ارسال شده از طرف دانشگاه‌های غرب (در این‌جا دانشگاه شیکاگو) با جعل و دروغ درباره تاریخ پیش از اسلام ایران و دست کاری و فریب در ابنیه تخت جمشید و ساختن داستان‌های خیالی درباره آن زمینه‌های فریب‌آمیزی از جامعه را فراهم آورده‌اند». نویسنده این مطلب، در بخش دوم یادداشت خود با عنوان «پاسارگاد» ساخته یهودیان یا ایرانیان؟ که در تاریخ 8/3/90 منتشر شده، ادعا کرده که «آستروناخ در فاصله سال‌های 1340 تا 1343 در مجموعه پاسارگاد کاخ‌هایی ساخت و آن‌ها را به کوروش هخامنشی در 2500 سال پیش نسبت داد تا به این شخصیت مورد علاقه یهودیان هویت تاریخی مادی و قابل اثبات بخشد». این دو مطلب در مدت کوتاهی عیناً در پایگاه‌ها و نشریات: فارس، رجانیز، کیهان و چند وبگاه قوم‌گرا نظیر آرانیز منتشر گردید. از آنجایی که این مطالب خلاف واقع، این بار نه از تریبون جریان‌های قوم‌گرا و تجزیه‌طلب بلکه از طریق پایگاه‌های خبری اصول‌گرا منتشر می‌شود، ضرورت توجه دادن به آفت‌های چنین ادعاهایی دو چندان است. آنان که اهل مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی‌اند، در برخورد با نام **فضل‌الله موحد**، در می‌یابند که این شهرت جعلی است و فقط برای گریز از مسئولیتی که نشر چنین اکاذیبی به همراه دارد انتخاب شده است. چرا که حداقل تبعات چنین نوشته‌هایی بی‌اعتبار شدن نویسنده در میان اهل فن است! هرچند که درباره ادعاهای پورپیرار و حلقه کوچک او، نقدهای تاریخی زیادی نوشته شده است، لیکن در یادداشت حاضر، ضمن بیان آفت‌های باستان‌گرایی و باستان‌ستیزی برای هویت و امنیت ملی، برای تنویر افکار مخاطبان، نقدی هم بر ادعاهای بی‌اساس نویسنده بی‌نام و نشان آن ارائه شده است. نقد زیر در سه بخش ارائه می‌گردد: بخش نخست ناظر به کلیات قابل انتقادی است که در هر دو یادداشت نویسنده به چشم می‌خورد. بخش دوم و سوم هم به ترتیب ناظر به هر یک از دو قسمت از مطالب مذکور است.

بخش نخست: نقدی بر روش و بینش نویسنده 1. باستان ستیزی و مسأله امنیت ملی: همچنان که در ابتدای این مطلب توضیح داده شد، سیاست‌های افراطی در عرصه باستان‌ستیزی، همراهی جز زدودن بخشی از تاریخ و هویت ملی ایران در پی ندارد. وقتی طرح چنین مباحثی از سوی گروه‌های کوچک قومی مورد توجه و استقبال واقع می‌شود و کسانی که داعیه جدایی‌طلبی دارند، مروجان اصلی باستان‌ستیزی در کشور می‌شوند باید در نشر چنین آثاری دقت بیشتری کرد. به بیان دیگر، باستان ستیزی از جمله سخنانی است که دشمنان این آب و خاک را به وجد می‌آورد. برای تبیین بهتر موضوع ذکر یک نمونه خالی از فایده نیست؛ در کتاب تاریخ چهارم دبستان جمهوری آذربایجان، برای هویت سازی و هویت بخشی به سرزمینی که قرن‌ها با نام قفقاز، جزئی از خاک ایران به شمار می‌رفته است، داستان کشته شدن کوروش در نبرد با قبیله ماساژت‌ها را به نخستین رویارویی پارس‌ها با ترک‌ها تعبیر کرده و از آن با عنوان دراز دستی کوروش، پادشاه پارس یاد می‌کند که توسط ملکه قوم ترک کشته می‌شود. آنگاه در تداوم تاریخ سازی‌اش، از صفویان به عنوان نخستین حکومت ترک نام می‌برد که مرزهای آذربایجان را تا آبهای خلیج فارس گسترش داد. در چنین فضایی، نفی تاریخ و هویت کهن ایران، در واقع نوعی هم صدایی با تهدید کنندگان هویت و امنیت ملی میهن است. 2. جعل تاریخ با هویت جعلی: نویسنده مقاله در حالی مدعی کشف جعلیات تاریخی است که خودش از نامی مجعول استفاده کرده است. هویت جعلی نویسنده، بهترین هشدار برای دست‌اندرکاران برهان بود تا نسبت به ادعاهای او تردید کنند. از آنجایی که این دعاوی با تفصیل بیشتری به پورپیرار تعلق دارد، طرح آنها با نام جعلی در واقع برای انحراف بخشی از مخاطبانی است که سابقه ذهنی چندان خوبی از پورپیرار ندارند. همچنین نام نبرد و ارجاع ندادن به کتاب‌های پورپیرار در واقع تلاش آگاهانه برای پنهان کردن عقبه این جریان است. 3. چرخش‌های تردیدآمیز: تغییر روش ناگهانی طراح اصلی این ایده طی سال‌های اخیر، قابل تأمل است. نخستین ورود پورپیرار به حوزه تاریخ ایران، به واسطه کتاب «از زبان داریوش» است که در آن خود را به عنوان ویراستار معرفی کرده و نامش را روی جلد کتاب در کنار نویسنده و مترجم توانای آن آورده است. پورپیرار در مقدمه‌ای دو صفحه‌ای که بر این کتاب نوشته، عصر هخامنشی را «مبشر راستی و برابری و آزادی و عدالت» معرفی کرده و آن را باعث غرور ایرانیان دانسته و نوشته است «به یقین ارزش کتاب در بیان تمامی حقایق مربوط به آن دوران است و از خلال آن پذیرفته می‌شود که قدرت مدیریت و سازمان‌دهی بنیان یک امپراتوری و نیز روابط ملی به کمک خرد جمعی چنان مستحکم شد که هنوز ایرانیان به جهان با همان ویژگی‌های دیرین و نخستین خود، یعنی پندار و کردار و گفتار نیک شناخته می‌شوند». 6 نکته قابل تأمل دیگر آن است که این کتاب توسط خود پورپیرار (در انتشاراتی متعلق به وی) چاپ شده است. اما در فاصله اندکی پس از انتشار این کتاب، پورپیرار با نشر کتاب دوازده قرن سکوت منکر تمدن هخامنشی شد. البته وی در چاپ‌های بعدی کتاب از زبان داریوش نام خودش را از روی جلد برداشت. 4. چالش‌های میراث فرهنگی ایران در سطح بین‌المللی: در حالی که ایران در عرصه جهانی با غارت میراث فرهنگی توسط دلالان غربی مواجه است که نمونه بارز آن، مناقشه بر سر چندین هزار لوح گلی است که اطلاعات ارزشمندی از تاریخ اقتصادی عصر هخامنشی را در خود جای داده‌اند و از قضا توسط همین باستان‌شناسان از خزانه تخت‌جمشید به شرط امانت از ایران خارج شده تا در دانشگاه شیکاگو روی آنها مطالعه شود. پروفیسور هاید ماری کخ، نویسنده کتاب از زبان داریوش، بخش مهمی از اطلاعات ارزشمند خود را از همین الواح گلی استخراج کرده است. بی‌اساس خواندن تخت‌جمشید و نفی کارکرد آن، در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران، در تلاش است تا میراث به یغما رفته را بازگرداند و یک دادگاه آمریکایی با دستگیری یهودیان در صدد حراج آنهاست، 7 چه معنایی

می‌تواند داشته باشد. از سوی دیگر، طی یکصد سال اخیر مهم‌ترین موزه‌های دنیا با آثار ارزشمند ایران هخامنشی تزئین شده است (به ویژه آثار مهمی که هیئت باستان‌شناسی فرانسوی طی توافقنامه‌ای صد ساله از شوش و نواحی آن کشف و ضبط کردند) تلاش برای بازگرداندن بخشی از این میراث که امروز مایه درآمدی سرشار برای این کشورهای غارتگر شده، آیا تناسبی با چنین ادعاهایی دارد؟ در حقیقت تنها کسانی که از طرح چنین ادعاهایی سود می‌برند همین غارتگران جهانی هستند.

بخش دوم: نقد و نظری بر مطلب تاریخ‌سازی جریان انحرافی از موضوعی انحرافی به نام «تخت جمشید»¹. عدم ارتباط بین عنوان و محتوا: نخستین گام در هر نوشته علمی و تحقیقی، وجود تناسب میان عنوان و محتوای یک مطلب است. متأسفانه نویسنده، از تیتیری کاملاً سیاسی برای مطلبی به ظاهر تحقیقی استفاده کرده است و در عین حال تا پایان مقاله هیچ توضیحی نداده که اساساً جریان انحرافی - که پدیده‌ای نوظهور است - چه ارتباطی به تخت جمشید و حفاری‌های نیم قرن اخیر آن دارد؟! به نظر می‌رسد انتخاب چنین تیتیری صرفاً برای جلب خواننده و تأثیرگذاری بیشتر بر ذهن او استفاده شده است. حال آنکه با چنین رویکردی در واقع میراث فرهنگی یک کشور، قربانی منازعات سیاسی شده است.² چشم‌پوشی از منابع داخلی و پژوهش‌های متعدد: نویسنده به گراف مدعی است که: «اطلاعات کنونی ما محدود به دیدگاه‌های اساتید یهودی دانشگاه‌های غرب به ویژه دانشگاه «شیکاگو» است که امروزه ارزش و اعتبار علمی آنها کاملاً زیر سؤال است و ثابت شده که به جای تحقیقات علمی آزاد، به جعل تاریخ و دروغ نویسی مشغولند و با سبیل‌سازی‌های بی‌بنیان تلاش می‌کنند زمینه‌های تفرقه بین مسلمین را فراهم آورند». وی که در چند جای مختلف بی‌اطلاعی‌اش از تاریخ و باستان‌شناسی را نشان داده است، مجموعه روایات متعددی که از مورخان قدیم درباره تخت جمشید را نادیده گرفته و تلاش‌های باستان‌شناسان ایرانی طی چند دهه اخیر را هم انکار کرده و بر موضوعی تأکید می‌کند که برای هر آشنای به تاریخ، باورنکردنی است. تخت جمشید با جلب توجه مسافران اروپایی از اواخر قرن نهم هجری (1470م) به بعد و شرح و طرح‌های آنها از آن، خیلی زود ایران باستان را در جهان غرب مشهور کرد و نوشته‌های بسیاری در توصیف آن آثار و شناخت هنر ایرانی پدید آمد. از راه همین توصیفات بود که خط میخی شناخته و رمزگشایی شد. نفوذ تخت جمشید در معماری چهل ستون اصفهان - که حتی نامش را هم از نام تخت جمشید در آن زمان گرفته است - بخوبی آشکار است و بر آثار دوره قاجاریه، حتی بر قالی بافی و پرده بافی، تأثیر گذاشته است. مرحوم علیرضا شاپورشهبازی در مقاله‌ای ارزشمند که برای دایره‌المعارف بزرگ اسلامی نوشته، ذیل مدخل تخت جمشید، به رد پای این اثر در منابع اسلامی، سفرنامه‌های سیاحان اروپایی و پژوهش‌های جدید پرداخته است.³ 8. استناد به عکس‌هایی مبهم و بدون تاریخ: نویسنده با ارائه چند عکس کوچک و مبهم، نتیجه می‌گیرد که آثار ایلامی - که اصالت بنای تخت جمشید به آن بوده - از این محوطه پاک شده تا یک تاریخ‌سازی جدید صورت گیرد. در تصویر شماره 1 و تصویر بالا، سمت راست از مجموعه تصاویر شماره 3، می‌توان موقعیت این بنای مورد ادعا را نسبت به صفا تخت جمشید سنجید. این بنا کاملاً خارج از صفا با فاصله‌ای قابل توجه از آن قرار دارد. این نکته را می‌توان از نمای ستون‌های صفا که در دوردست دیده می‌شوند، دریافت. اما برخلاف ادعای وی، این حفاری‌ها نه تنها موجب از بین رفتن این بنای قدیمی نشده بلکه، با دقت تمام، بقایای بنای معبدی در این نقطه از زیر خاک بیرون آمد که نه تنها ایلامی نبود بلکه کتیبه‌های یونانی آن نشان داد که این معبد پس از ویرانی تخت جمشید به دست اسکندر، توسط مقدونی‌ها یا اشکانیان احداث شده است. از این رو کتیبه‌های آن به خط یونانی است و به جای «اهورامزدا» نوشته‌اند «ژئوس مجیستوس» و به جای «میترا» نوشته‌اند

«آپولون و هلیوس». هرتسفلد تصاویر متعددی به همراه گزارش باستان‌شناسی این اثر ارائه می‌دهد. اما دور بودن این بنا از صغه اصلی و کم‌اهمیتی آن نسبت به تخت جمشید موجب شده که نویسنده محترم در سفر به تخت جمشید آن را نبیند و سپس ادعا کند که این بنا اساساً وجود ندارد. 9 (تصویر الف) ضمن آنکه در یک تحقیق باستان‌شناسی ذکر تاریخ عکس، زاویه عکس و منبع آن، برای هرگونه استنادی ضروری است.

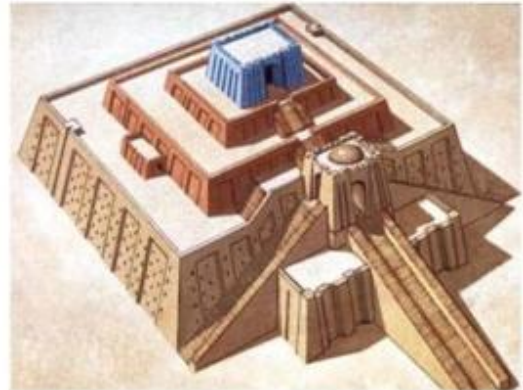


تصویر الف: معبد فراتهدار (هرتسفلد: 1380، لوحه 84)

3. تفاوت زیگورات با یک کاخ: یکی دیگر از شاهکارهای نویسنده، کشف این نکته است که تخت جمشید یک زیگورات بوده نه یک کاخ یا بنای هخامنشی! سپس با ارائه تصویر کوچکی از زیگورات چغازنبیل سعی می‌کند که این دو را شبیه به هم نشان دهد. اما در ادامه زیگورات تخت جمشید را بنایی بابلی معرفی می‌کند! در واقع ایشان نمی‌دانند که زیگورات چغازنبیل اساساً بنایی بابلی نیست! بلکه مهم‌ترین بنای باقی مانده از پادشاه ایلامی «اونتاش‌گال» در «دوراونتاش» است که یکپارچه از خشت ساخته شده است. سپس در ادامه با ارائه چندین تصویر نشان می‌دهد که این زیگورات بابلی! هیچگاه به اتمام نرسیده و از ابتدا ناقص بوده است. ممکن است برخی از آشنایان و صاحب‌نظران، بر این حقیر خرده بگیرند که چرندبافی در این حد چه نیازی به پاسخ دارد! اما از آنجا که ممکن است همین مهملات، ذهن ناآشنایی را بفریبد، تناقضات آن را بازگو می‌کنم.

نخست آنکه زیگورات بنایی است هرمی شکل که هیچ شباهتی به یک بنای احداث شده روی صفه‌ای وسیع را ندارد. زیرا زیگورات پلکانی به سوی آسمان است زیگورات بنای خشتی توپری است که سطح خارجی آن دارای پوششی از آجر است و فاقد هرگونه فضای داخلی است (تصویر ب) همچنین برخلاف ادعای نویسنده، زیگورات چغازنبیل را هم

همین دانشمندان غربی یافتند و رومن گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی سال‌ها با دقت به خاک‌برداری و حفاری در آن مشغول شده و از قضا نتایج این کاوش‌ها که تا نیم قرن بعد هم توسط گروه‌های خارجی و ایرانی تداوم یافت در چندین جلد کتاب منتشر شده است. 10 ضمناً ثبت این بنای ارزشمند در زمره فهرست آثار میراث جهانی یونسکو، گواه دیگری بر توجه ویژه به آن است.



تصویر ب: زیگورات چغازنبیل (سمت چپ) و نمونک یک زیگورات

8. تخت جمشید بنایی کامل یا نیمه‌کار: نمایش عکس‌های پراکنده‌ای از تخت جمشید و استنباط این نکته که بنای مزبور یک بنای بابلی و نیمه‌کاره است مانند این می‌ماند که تکه‌هایی منتخب از یک خمره شکسته، به گونه‌ای کنار هم قرار گیرد که حاصل آن کاسه سفالی کوچکی شود. نویسندگان در فرضیه‌بافی خود به این موضوع فکر نکرده که الواح موجود در تخت جمشید و گزارش‌های متعدد مورخان یونانی از این بنای عظیم را چگونه باید با ادعای خود تطبیق دهد. داریوش در چند کتیبه در تخت جمشید، احداث این بنا اعلام می‌کند: «پیش از این در این مکان دژی وجود نداشت به خواست اهورامزدا من این دژ را ساختم... و من آن را استوار، زیبا و مقاوم ساختم»¹¹ البته ذکر این نکته ضروری است که صدفه تخت جمشید در گستره‌ای به وسعت یکصد و بیست و پنج هزار متر مربع، در دوران داریوش، خشایارشا و اردشیر یکم احداث شد و هر قسمت تاریخی خود را دارد. آثار تخت جمشید به چهار دسته تقسیم می‌شود، این دسته‌بندی طبق برنامه‌ای منظم بوده است، چنانکه محوطه را به چهار بخش تقریباً مساوی تقسیم می‌کند: 1) در جنوب شرقی، «خزانه» واقع است که اصل آن - که بسیار کوچکتر بوده - ساخته داریوش است و بعدها خشایارشا در آن تغییراتی داده و آن را به صورت دژی مستطیل شکل درآورده است. 2) در ربع جنوب غربی، کاخ‌های اختصاصی داریوش (تَچَر) و خشایارشا (هَدیش) و بنایی نامشخص واقع است. «کاخ سه دری» یا «کاخ مرکزی» نیز که خشایارشا آن را ساخته و اردشیر یکم تمام کرده است، درست در میان تخت جمشید قرار دارد. در جنوب حیاط تَچَر و در غرب هَدیش، «کاخ اردشیر یکم» بوده است که بعد از دوره هخامنشی دژمانند گشته است. در شرق حیاط هَدیش و غرب خزانه، «حرمسرای خشایارشا» واقع است. 3) در ربع شمال شرقی صدفه، «کاخ صد ستون» (که خشایارشا ساخت آن را آغاز کرده و اردشیر یکم بنای آن را به پایان رسانده) و دروازه نیمه تمام حیاط شمالی آن و نیز جایگاه قراولان واقع است. 4) شمال غربی محوطه مشتمل است بر پلکان بزرگ دو جانبه شمال غربی و «دروازه ملل» یا «دروازه خشایارشا» (هر دو ساخته خشایارشا) و کاخ بزرگی که به آپادانا شهرت یافته، و داریوش بنای آن را آغاز کرده و خشایارشا کار آن را به اتمام رسانید. در مرکز صدفه، کاخ کوچک سه دری واقع است که به همه کاخ‌های اطرافش راه دارد. ساخت این کاخ را نیز خشایارشا آغاز کرد و اردشیر یکم کار آن را به پایان رساند.¹²

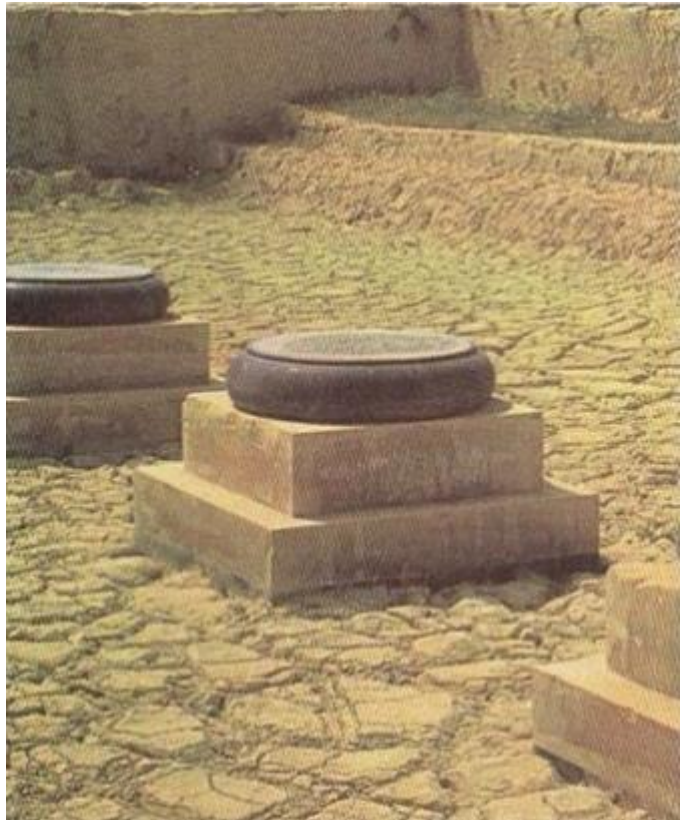
به این ترتیب آنچه در از این مجموعه عظیم در عکس نمایش داده شده، پیکره‌ای مربوط به یکی از دروازه‌هاست که بنا به اجماع باستان‌شناسان، این دروازه تنها بخش ناقص بنای تخت جمشید است. جزئیات احداث بناهای تخت جمشید با مصالحی که هر بخش آن از گوشه‌ای از امپراتوری هخامنشی آورده شده و گروه وسیعی از کارگران و صنعتگران با حقوق و دستمزدی مشخص به کار مشغول شده‌اند، مفصل‌تر از آن است که بتوان در اینجا آورد. اما برای روشن شدن سبک معماری بنا به چند نکته اشاره می‌شود. نویسندگان تأکید دارد که این بنا بابلی است و با نمایش تندیس گاو در تصویر شماره 31 و سپس نمایش اسب در تصویر شماره 32 - که باز مثل نمونه‌های قبلی عکسها از دو قسمت مختلف برداشته شده و این نکته را می‌توان از ستون‌هایی که در پس عکس شماره 31 حضور دارند، دریافت - چنین استنباط می‌کند که باستان‌شناسان تلاش کرده‌اند بنایی بابلی را ایرانی کنند! اما از این نکته غافل است که هرچند بسیاری از نمادهای بابلی، یونانی و... در این بنا حضور دارد اما نهایتاً محتوای بنا با نگرش داریوش و خشایارشا، هویتی مستقل پیدا کرده است. در این بنا، برخلاف بناهای بابلی، شاهد صفی از شکست‌خوردگان نیستیم که با نهایت خواری و در شرایط اسارت، چون بندگان هدایا و خراج خود را تقدیم می‌کنند. بلکه نمایندگان ملل مختلفی که تحت حاکمیت هخامنشیان هستند با نهایت احترام و در لباس مهمان، با آرایش بومی و رسمی خود، حتی با سلاح، همراه با میزبانی پارسی یا مادی برای اهدای هدایای خود به این بنای باشکوه پای می‌گزارند. هرچند که سبک تراش سنگ‌ها با الهام از معماری سارد، در دو بنای پاسارگاد و تخت جمشید به معماری یونانی نزدیک شده، اما برخلاف هنر یونانی، هرگز در این پیکره‌های متعدد نقشی عربان از یک مرد یا زن مشاهده نمی‌شود. در حالی که یونانیان خدایان خود را هم برهنه ترسیم می‌کردند اما در این بنا صدها پیکره حجاری شده که همگی در پوششی فاخر از لباس‌های مختلف نمایش داده شده‌اند. نمونه‌هایی از این دست که معماری تخت جمشید را از حیث محتوا کاملاً ایرانی می‌کند، بسیار است. 13 9. آثار نویافته در دسری جدید پیش روی مدعیان دروغین: نویسندگان در بخش آخر مطلب تخت‌جمشید، مدعی می‌شود که «به اصطلاح متخصصین یهودی دانشگاه شیکاگو، برای سنگی معرفی کردن بخش خزانه تخت جمشید، پایه ستون‌هایی از قسمت‌های گوناگون تخت جمشید و همچنین معبد یونانی جنوب آن را به این قسمت منتقل کردند. به دلیل ناکافی بودن این پایه ستون‌ها، اقدام به تراش پایه ستون‌هایی کرده و آنها را پایه ستون‌های 2500 ساله معرفی نمودند» بیان دو نکته در این باره خالی از فایده نیست. از آنجایی که در جای دیگری هم نویسندگان به دنبال دیوار می‌گردند و بر این اساس می‌پندارند که چون دیواری سنگی به چشم نمی‌خورد پس بنای تخت جمشید ناقص بوده، باید به ایشان یادآور شوم که تخت جمشید بنایی از خشت خام بوده که بخش‌هایی از آن شامل صدف، پایه ستون‌ها (در مواردی ستون‌ها) و ورودی تالارها و در مواردی مثل کاخ داریوش، چارچوب پنجره‌ها از سنگ بوده است. فرسایش خاک هم موجب شده که فقط بخش‌های سنگی این بنا باقی بماند و تیرهای چوبی ستون‌ها به ویژه در تالار خزانه و تیرهای چوبی سقف‌ها هم در آتش سوخته است و از قضا همانطور که داریوش می‌گوید چوب درختان سدر را از لبنان آورده تا در ساخت بنا استفاده شود، در همین حفاری‌ها، ذغال سدر هم پیدا شد که علاوه بر آنکه آتش‌سوزی بنا را تأیید می‌کند، با کتیبه داریوش هم انطباق دارد. 14 به همین ترتیب اشتباه دیگر نویسندگان هم روشن می‌شود که خزانه اساساً بنای سنگی نبوده بلکه فقط پایه‌های ستون این بنا سنگی بوده است.



تصویر ج: پایه ستون مکشوف از کاخ

هخامنشی (لیدوما) در نورآباد ممسنی؛ کاوش توسط گروه ایرانی

10. یافته‌های یک دهه اخیر و نقض ادعاهای نویسنده: وی با نمایش تصویر کلوزآپی از یک پایه ستون (تصویر شماره 33) مدعی می‌شود که این پایه ستون و شالی آن تازه‌تراش است! و دلیل این سخنش را تمیزی تراش سنگ عنوان می‌کند. خوشبختانه حفاری‌های سال‌های اخیر که این بار نه توسط فرنگیان و یهودیان که توسط دانشمندان و باستان‌شناسان جوان و مسلمان ایران انجام شده، حقایق مهمی را نشان می‌دهد. نخست آنکه در یک دهه اخیر چند بنای هخامنشی دیگر در نقاط مختلف ایران کشف و حفاری شده که شباهت‌های فراوانی به معماری تخت جمشید داشته و متعلق به دوره هخامنشی است. یکی از این بناها در نورآباد ممسنی کشف شد. به گفته سرپرست گروه باستان‌شناسی، این بنا، «به لحاظ معماری با کاخ‌های برزن جنوبی تخت جمشید مشابهت دارد. از سوی دیگر از بناهای تخت جمشید کوچک‌تر است اما از نظر نوع پایه ستون‌ها، با پایه ستون‌های کاخ صد ستون تخت جمشید شباهت‌های زیادی دارد». کاوش‌های باستان‌شناسی در این محوطه منجر به کشف پایه ستون‌های هخامنشی، سطوح سنگفرش عظیم، سازه‌های بزرگ لاشه سنگی، ظروف متعدد سنگ مرمر و ایوان بزرگ ستوندار و پلکان آن، شده است. 15 تصویر ج، یکی از پایه‌ستون‌هایی است که پس از سالها در حفاری‌های نورآباد ممسنی (کاخ لیدوما) از زیر خاک بیرون آمده و بسیار تمیزتر از نمونه‌ای است که نویسنده در مطلب خود آورده و آن را جدید تلقی کرده است! همچنین حفاری در کاخ تائوکه در برازجان هم شاهی دیگر بر این مدعاست. (تصویر د) اینجانب سال‌ها قبل در سفری به برازجان، قسمتی از یک پایه ستون را، مدتی کوتاهی پس از حفاری آن توسط استاد سرافراز در کاخ تائوکه مشاهده کردم و از صافی و صیقلی بودن سنگ، که پس از دو هزار و پانصد سال از زیر گل و لای و خاک بیرون آمده بود شگفت‌زده شدم.



تصویر د: پایه ستون‌های کاخ کوروش در برازجان که

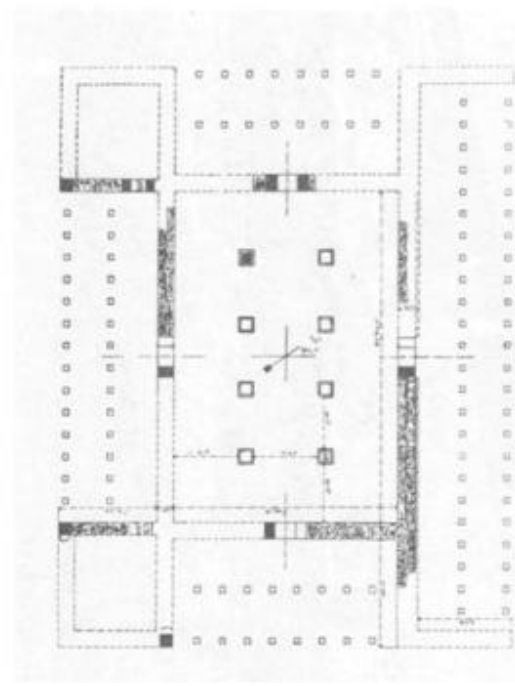
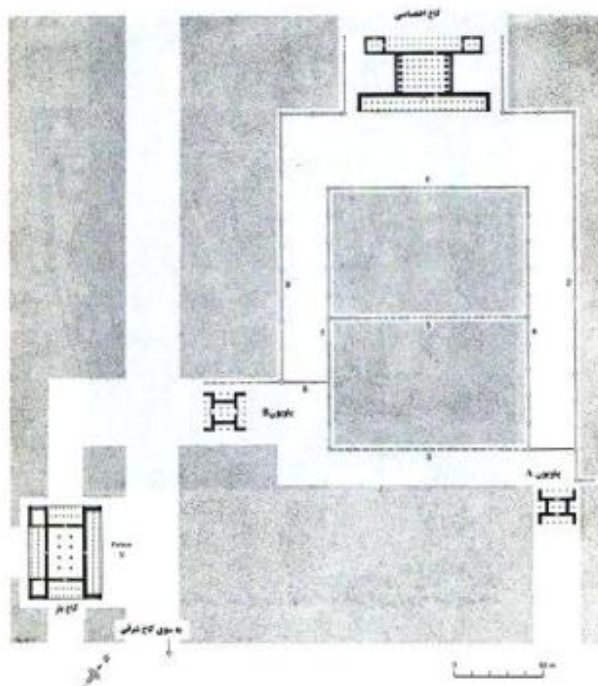
مانند پایه ستون‌های کاخ پاسارگاد از دو رنگ سفید و سیاه

و با تراش یکسان ساخته شده‌اند (داریوش و پارسها، هینتس: 1380)

11. کارشناسی یک غیر کارشناس: استناد نویسنده به گزارشی مبهم از سازمان نظام مهندسی استان تهران، یکی دیگر از شاهکارهای این نوشته پر از تناقض و تحریف است. آیا سازمان نظام مهندسی باستان‌شناسی است؟ آیا یک باستان‌شناس بی‌طرف و آگاه در ایران پیدا نمی‌شد که این بازدید را به عمل آورد؟! آیا سازمان نظام مهندسی، نظر یک باستان‌شناس را بجای نظر یک مهندس ناظر یا محاسب در احداث ساختمان‌های جدید خواهد پذیرفت؟! این نظر کارشناسی هم مثل اصل مطلب توسط یک غیر کارشناس ارائه شده است.

بخش سوم: نقد و نظری بر مطلب «پاسارگاد» ساخته یهودیان یا ایرانیان؟ 1. نادیده گرفتن مورخان و باستان‌شناسان پیشگام و پژوهش‌های باستان‌شناسان ایرانی: نویسنده در ادعایی عجیب، مطلب خود را این‌گونه آغاز می‌کند که: «بررسی نشانه‌های باستان‌شناسانه ایران در 2500 سال پیش هیچگاه توسط منابع مستقل مورد بررسی دقیق قرار نگرفته و به ادعاهای محققین بیگانه که احتمالاً از اتفاق همگی یهودی هستند، اعتماد شده است» اینکه وی چگونه از مذهب باستان‌شناسان آلمانی، فرانسوی و آمریکایی مطلع شده و همگی را یهودی می‌نامد، مسأله‌ای است که شعاری بودن و غیر علمی بودن نوشته‌اش را نشان می‌دهد. وی مدعی است که بازسازی تاریخ هخامنشیان در واقع جعل و جنایتی تاریخی بوده و «این جنایت فرهنگی به وسیله یک مورخ غربی یهودی به نام «دیوید آستروناخ» انجام شده است». به گفته او: «آستروناخ در فاصله سال‌های 1340 تا 1343 در مجموعه پاسارگاد کاخ‌هایی ساخت و آنها را به کوروش هخامنشی در 2500 سال پیش نسبت داد تا به این

شخصیت مورد علاقه یهودیان هویت تاریخی مادی و قابل اثبات بخشد». باید یادآور شد که این باستان‌شناس غربی (که او مورخ می‌نامدش) نه تنها اولین کاوش‌گر پاسارگاد نیست، بلکه عمده کارهای او تداوم تلاش‌های باستان‌شناسان ایرانی است. از سوی دیگر چنین ادعایی در صورتی قابل پذیرش است که از کوروش هخامنشی و آثار او تا پیش از این تاریخ، اثری به چشم نخورده باشد. حال آنکه ده‌ها کتاب کهن تاریخی به ویژه منابع یونانی و رومی - که دشمنان سیاسی و فرهنگی ایران باستان به شمار می‌رفتند - درباره پایتخت‌های هخامنشی، جلال نخستین پادشاهان این دودمان، به ویژه کوروش و داریوش و کاخ‌ها و ابنیه آنها سخن گفته‌اند. علاوه بر این طی قرون گذشته، مورخان و جغرافیادانان اسلامی از آثار پاسارگاد (اصطخر قدیم) بارها یاد کرده‌اند. 16 در این جعل تاریخ‌ها، ظاهراً اطلاعات اندک نویسنده مانع از آن شده که کاوش‌های ارزشمند مرحوم علی سامی که در سال‌های 1328 تا 1333 در پاسارگاد انجام و نتایج آن را در گزارش‌های باستان‌شناسی از 1330 به بعد منتشر کرده، مشاهده نماید. برخلاف عکسهای بدون منبع و مبهمی که نویسنده ارائه کرده است، دکتر سامی، پلان کاخ‌های پاسارگاد را دقیقاً مطابق آنچه امروز مشاهده می‌شود در سال 1330 بر اساس حفاری‌های انجام شده، ترسیم نموده است. مقایسه دو پلانی که به ترتیب سامی در 1330 و آستروناخ در 1343 شمسی از کاخ‌های پاسارگاد ارائه کرده‌اند، نشان می‌دهد که آستروناخ در تعیین محل کاخ‌ها، پایه‌ستون‌ها، تعداد آنها و ابعاد هر یک از بناها، هیچ چیزی بر آنچه مرحوم علی سامی در حفاری‌ها و مطالعاتش ترسیم کرده بود، نیافزوده است. 17 (تصویر هـ)



نقشه کاخ بارعام
نقشه باغ شاهی در پاسارگاد تصویر هـ: هر دو نقشه توسط علی سامی در سال 1330 ترسیم شده است (سامی: 1375)

2. سکه‌های یونانی در کاخ هخامنشی: نویسنده بدون ارائه هیچ سند و منبعی، صرفاً با نمایش عکسی کاملاً غیر واضح، از سکه‌های متعددی یاد می‌کند که در حفاری‌های پاسارگاد کشف شده‌اند. البته توضیح نمی‌دهد که این سکه‌ها توسط همین باستان‌شناسانی که او جاعلان تاریخ می‌نامد کشف شده یا کس دیگری آنها را پیدا کرده است!

همچنین به این پرسش هم پاسخ نمی‌دهد که سکه‌های یونانی در این نقطه از ولایت فارس چه می‌کند؟ آیا می‌توان جز این تصور کرد که فاتحان بر یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های سیاسی هخامنشیان مستولی شده و از آنجا زمام امور را در دست گرفته‌اند از همین روی، آثارشان هم در پایتخت کهن هخامنشی پیدا شده است. لیکن این سخن که در اینجا هیچ سکه هخامنشی پیدا نشده از همان ادعاهای بی‌مبنایی است که در سراسر متن بارها تکرار شده است.¹⁸ 3. تناقض‌گویی درباره آثار بجای مانده: نویسنده بدون توضیح درباره این نکته که اساساً آنچه در پاسارگاد باقی‌مانده، از جمله نقش برجسته انسان بالدار، تک ستون افراشته، بقایای یک صفا، بقایای یک آتشکده و دو آتشدان سنگی و... مربوط به چه دوره‌ای است، بر اظهارات باستان‌شناسان خرده گرفته که چرا انسان بالدار را با کوروش یکی دانسته‌اند و این موضوع را دلیلی بر ذوالقرنین خواندن او تلقی کرده‌اند. او از یکسو پاسارگاد را مرزعه کاشت چغندر می‌نامد و مدعی می‌شود: «در این دشت خالی از هرگونه اثری از کاخ‌های موجود، بدون حفاری و هرگونه عملیات باستان‌شناسی به یک باره شاهد رویش قلمه ستون و پایه ستون‌هایی چند بر کف دشت هستیم». از سوی دیگر به نظر باستان‌شناسان درباره نقوش باقی‌مانده در پاسارگاد ایراد می‌گیرد و با این اشکال‌گیری در واقع، اصالت آن نقوش را می‌پذیرد و اظهار نظر قبلی‌اش مبنی بر خالی بودن این دشت از هرگونه اثری را زیر سؤال می‌برد. اما درباره نسبت کوروش و ذوالقرنین، بهتر است بجای اشاره به تلاش باستان‌شناسان یهودی به سراغ کتب تفسیری و پژوهش‌های دیگر برود تا دریابد که این نظر طی یک سده اخیر پخته‌تر از گذشته توسط بسیاری از محققین ارائه شده است.¹⁹ 4. مقایسه انسان بالدار با نقشی آشوری: وی در نوشته‌اش از نقش انسان بالدار پاسارگاد با لباس ایلامی یاد می‌کند و سپس در تصویر شماره 18 و 19 با ارائه نگاره‌ای بابلی و سپس تصویر دفرمه‌ای از نقش پاسارگاد، تحلیل‌های ارائه شده را رد کرده و مدعی می‌شود که از این نقوش در بین‌النهرین زیاد پیدا می‌شود. وی نه توضیحی درباره اصل این اثر و منشاء آن می‌دهد و نه مقایسه‌ی درستی بین این دو تصویر انجام می‌دهد. برای فهم تمایزهای این دو نگاره، کنار هم قرار دادن آن‌ها، مخاطب را از سرگشتگی بیرون می‌آورد. (تصویر و) هرچند که بین مورخان و باستان‌شناسان درباره این نکته که انسان بالدار تصویر کوروش است یا یک ایزد یا فرشته نگهبان اختلاف نشر وجود دارد اما درباره هخامنشی بودن آن اختلافی نیست. کمااینکه یکصد و بیست سال پیش از این، دیولافوا، با ترسیم نگاره مذکور درباره آن نوشته: «در طرف مشرق [مقبره] سنگ بزرگ سفیدی را مشاهده کردم. مسلم است که این سنگ از اجزاء این کاخ سلطنتی بوده است. بر روی یکی از سطوح آن کتیبه‌ای بود که با سه زبان به خط میخی حجاری شده بود و زیر کتیبه صورت بسیار ظریف آدمی دیده می‌شد که علفهای هرزه جابجا آن را لکه‌دار کرده بودند. این صورت که در این سنگ مجسم شده نمونه‌ای است از قیافه آریایی... ریش کوتاه و مجعدی دارد. لباسش مانند لباده آسترداری است... ایرانیان هنوز هم موقع زمستان این نوع لباس‌های پنبه‌دار را می‌پوشند. کلاه تاج‌مانندی بر سر دارد که شبیه است به تاج برخی از رب‌النوع‌های مصری... به عقیده مارسل این نقش که دارای خصوصیات خدایان ملل مجاور ایران است... صورت خود کوروش است». 20 البته نویسنده مقاله، به کتیبه این نگاره هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، حال آنکه در این کتیبه، نام کوروش به صراحت آمده و درباره آن اختلافی وجود ندارد.



تصویر و: طرح سمت راست، ترسیم

دیولافوا از نگاره موجود در اواخر قرن نوزدهم. تصویر بالا، چپ: بازسازی نگاره با جزئیات کتیبه، تصویر پایین، چپ: نقشی آشوری که نویسنده با استناد به آن، نگاره را آشوری می‌داند

5. توصیف کاخ‌های پاسارگاد در آثار متقدم: پیش از آنکه علی سامی به حفاری و مطالعه گسترده درباره پاسارگاد بپردازد، در واپسین دهه قرن نوزدهم، مادام ژان دیولافوا به همراه همسرش مارسل به ایران آماده و با نگاهی باستان‌شناسانه آثار و ابنیه کهن ایران‌زمین را بررسی کرده و در سفرنامه خود به صورت مصور گزارش آن را ثبت نموده‌اند. وی توصیف خود را با گزارشی از صفه پاسارگاد (تخت مادر سلیمان) آغاز می‌کند و سپس به تشریح جزئیات باقی‌مانده از کاخ‌ها می‌پردازد. از آنجایی که نویسنده به صفه سنگی اشاره‌ای نکرده و از قضا در وجود آن تردید ننموده! از آن عبور کرده و با بخش‌های دیگر را نقل می‌کنیم: «[توصیف آرامگاه کمبوجیه:] این بنای قدیمی به شکل برج مربع‌القاعده‌ای است که دیوارهای آن با سنگ آگهی و بدون ساروج بنا شده است اما سنگ‌های تخت به وسیله گیره‌های آهنی به هم متصل شده‌اند... ما از این پلکان خراب بالا رفتیم و به درگاهی که در وسط جلوخان آن قرار داشت رسیدیم... با اینکه در بدو امر چنین به نظر می‌آید که این برج را یونانیان ساخته باشند به استثنای کنگره تزئینی هیچ شباهتی با اسلوب معماری یونانی ندارد... [توصیف اجزای کاخ‌ها:] از آنجا پائین آمده به طرف ستونی رفتیم که هنوز برپا می‌باشد و سنگ‌های زیادی در اطراف آن ریخته شده است... ارتفاع آن متجاوز از یازده متر است و قطر آن به یک متر و پنج سانتی‌متر می‌رسد... چند پارچه سنگ سیاه هم در مجاورت آن موجود است که بطور قرینه قرار گرفته‌اند و معلوم است که این ستون‌ها هم برای نگهداری بنایی برپا شده بودند. در فاصله کمی سه جرز دیده می‌شود که آنها هم از سنگ آهکی ساخته شده و هر یک هشت متر ارتفاع دارند... و یک بدنه آنها مانند

درگاهی خالی شده است و در قست فوقانی آن کتیبه‌ای با سه زبان به خط میخی دیده می‌شود که دانشمندان متفق‌القول آن را این طور ترجمه کرده‌اند: من کوروش پادشاه هخامنشی هستم... از روی ستون‌ها و ته ستون‌های سنگ سیاه و سه جریزی که باقی مانده است می‌توان این بنا را دوباره ساخت و مجسم نمود به خوبی مجسم می‌شود که این بنا شبیه بوده به تالار بزرگی که سقف آن مانند شبستانی از چوب پوشیده بوده و در جلوی آن هم رواقی داشته است که در سمت راست و چپ آن اتاق‌های کوچکی به طور قرینه وجود داشته است و توسط درگاه عریضی با رواق ارتباط پیدا می‌کرده‌اند... به عقیده من اینجا خرابه یکی از کاخ‌های کوروش است»²¹ والتر هینتس، ایران‌شناس آلمانی که بیش از سی سال از عمر خود را صرف مطالعه تاریخ ایران کرده، سال‌ها پیش از ورود آستروناخ به پاسارگاد، از این محوطه دیدن کرده و در پژوهش خود آن را توصیف نموده است. وی درباره قصر مسکونی کوروش می‌نویسد: «قصر مسکونی نشانه‌هایی از تأثیر معماری یونانی دارد. ظاهراً کوروش بعد از آنکه در 545 سارد را تصرف کرد تحت تأثیر ساختمان‌های مرمری شاهان لیدییه قرار گرفت و در همان زمان تعدادی از استادان را از لیدییه مأمور پاسارگاد کرد. بعدها آن طور که کارل نیلندر توجه کرده است تعدادی از استادان افسوس به آنها پیوسته‌اند. این استادان لیدییه و ایونی بر اساس نقشه‌های معماران پارسی برای اقامتگاه جدید کوروش چنان مجتمعی خلق کردند که بازدید کننده امروزی را هم با آنکه چیزی جز خرابه‌هایی که از عظمت آن زمان حکایت دارند، نمانده کاملاً مجذوب خود می‌سازد در پاسارگاد - تنها در یک مورد خاص - استعداد و خلاقیت ایرانی و یونانی در خلق آثاری هماهنگ متحد شده است. در بنای قصرها به خصوص در پایه ستون‌های بسیار بلند، رنگ‌های تیره و روشن مرمرها چشمگیر است. سپس به کاخ دیگری از کوروش اشاره می‌کند که پایه‌ستون‌های آن دارای همین مشخصه است: «همین ترکیب تیره و روشن در کاخ دیگری که در برازجان در اثر جاری شدن سیل از زیر خاک بیرون آمد به چشم می‌خورد. باستان‌شناسان ایرانی به سرپرستی سرافراز دوازده پایه ستون مربوط به یک قصر مسکونی را که روزگاری ستون‌های چوبی بر آنها استوار بوده‌اند نمایان ساختند. استرابون جغرافی‌دان باستانی درباره قصری هخامنشی در تائوکه صحبت می‌کند. این بنا که در لوح خزانه داری داریوش تائوکا نامیده شده است به نظر مالوان با برازجان امروزی یکی است.»²² پیش‌تر به این اثر هخامنشی که در حوالی برازجان قرار گرفته، اشاره شد.

پایه‌ستون‌های این قصر که در قرون متمادی زیر کاخ مدفون مانده‌اند، امروز کاملاً سالم از دل خاک خارج شده و مشابهت کاملی با پایه ستون‌های پاسارگاد دارند. برای نفی پاسارگاد لازم است آثاری از این دست را که طی چند دهه اخیر یا همین چند سال اخیر کشف شده، کاملاً نابود کرد! اومستد هم که اثرش را پیش از آغاز کاوش‌های آستروناخ، تألیف کرده درباره پاسارگاد و کاخ‌های آن اطلاعات دقیقی ارائه کرده است. وی کاخ بار عام را که بزرگ‌ترین ساختمان در مجموعه پاسارگاد بوده این گونه توصیف کرده است: «کاخ، 250 در 140 پا قرار داشت. جلوی آن ایوانی با بیست ستون چوبی در دو ردیف به بلندی 20 پا بود. بر ستونک‌های صیقلی در دو سر آن نوشته کوروش که با آن آشنا هستیم کنده شده بود... تالار بزرگ 73 در 80 پا در میانش یک در داشت که از روی احتیاط لازم کمی به سمت راست کار گذاشته شده بود تا جلوی نگاه انداختن ناروا را به اندرون بگیرد. آسمانه ی آن با شش ردیف ستون هر ردیف از پنج ستون نگاه داشته می‌شد. تخته‌های پایینی زیر ستون رگه‌های سیاه و سفید داشت. روی درگاه‌های پیش و پشت ساختمان این صحنه چهار بار نمایانده شده بود. شاه در جامه شاهانه بلند دامن کشان که چیندار میان پاهایش آویخته بود با موزه شاهانه به پا و چوبدستی شاهانه به دست در حالی که از کاخ برای گردش در پردیس بیرون می‌رفت دیده می‌شد.»²³ 6 نویسنده در جایی مدعی می‌شود که هرتسفلد آلمانی به دلیل نظریه

متفاوت درباره پاسارگاد و به اتهام بی‌اساس قاچاق اشیاء باستانی از ایران اخراج شد. این داستان‌سرایی هم بخشی از همان دروغ‌پردازی نویسنده است. چراکه هرتسفلد در شرایطی ایران را ترک کرد که تیم باستان‌شناسی آلمانی به دلیل گرفتاری آلمان در جنگ جهانی دوم امکان ادامه کار را نداشتند. از سوی دیگر، ایران هم در آستانه اشغال، در شرایطی قرار داشت که نمی‌توانست چون گذشته ارتباط دوستانه‌اش با آلمان را ادامه دهد. اما نظر هرتسفلد درباره پاسارگاد در اثر مشهورش، ایران در شرق باستان این گونه آمده است: «پاسارگاد را کوروش در فاصله 559 تا 550 ق م بنا کرد... آنچه در پاسارگاد هست به کوروش تعلق دارد... در پاسارگاد با توجه به زمان بنا و فاصله آن امکانی وجود ندارد که کسی یا چیزی را از یونان وارد کرده باشند. در پاسارگاد تمام بنده ستونها صافند پاستونها همه پاسنگ مضاعف و شال ستون مدور دارند. 24 شایان ذکر است که بین حضور هرتسفلد در پاسارگاد و ثبت مشاهدات و پژوهش‌هایش و آمدن آسترونخ به آنجا، بیش از دو دهه فاصله وجود دارد. 7. عکس‌هایی گمراه کننده برای فریب مخاطب: نویسنده در تصاویر 4 تا 9 تعدادی عکس را بدون درج منبع، از زاویه‌های مختلف دنبال هم چیده، تا به مخاطب این گونه القا کند که تا چندی پیش چیزی به نام پاسارگاد وجود نداشته است. وی در سراسر مطلبش به این مهم اشاره نمی‌کند که آثار پاسارگاد در پهنه‌ای به وسعت یکصد و هفتاد هکتار قرار گرفته و هر گوشه آن یادآور دوره‌ای از تاریخ ایران است. در عکس شماره 4 زاویه عکس به نحوی است که فضای خالی پشت آرامگاه (یا همان بنای چهارگوش) دیده می‌شود اما نویسنده با نمایش چند عکس دیگر که از زاویه دیگری گرفته شده، آثاری را نمایش می‌دهد که در تصویر قبل اساساً در کادر دوربین جای نداشتند. به عنوان نمونه، نویسنده به بخشی از آثار پاسارگاد که محوطه تل تخت نام دارد اشاره نمی‌کند، این استحکامات با وسعتی در حدود ۸۰۰۰ متر مربع بر روی تپه‌ای عظیم در انتهای شمالی پاسارگاد قرار دارند. این مجموعه مشتمل بر آثار معماری چندین دوره تاریخی است: ساختارهای سنگی عموماً مربوط به دوره اول هخامنشی؛ ساختارهای خشتی مربوط به دوره دوم هخامنشی؛ ساختارهای خشتی و سنگی مربوط به دوره سلوکی و اشکانی؛ ساختاری خشتی، آجری و سنگی؛ مربوط به اواخر دوره ساسانی. 25. 8. وی از بقایای اثری یونانی نام می‌برد که در تخت جمشید وجود داشته و مدعی نابودی آنهاست. حال آنکه آنچه او یونانی می‌خواند، معبدی اشکانی (به سبک هلنی) است که در بالا به آن اشاره شد. این معبد کوچک که فرائه‌دار نام دارد، از حیث مساحت یک درصد صفت تخت جمشید هم نمی‌شود. حال چگونه از یک چار دیوار با چند پایه ستون - که برخلاف ادعای نویسنده، هنوز هم پابرجاست - می‌توان پاسارگاد و تخت‌جمشید را ساخت؟ 9. وی در بخش دیگری از نوشته‌اش تصویری از یکی از کتیبه‌های پاسارگاد را نمایش داده و مدعی است که این نوشته دارای غلط املایی است. از آنجا که بعید است این کارشناس فرهنگی با هویت جعلی‌اش به خطوط میخی باستان آشنا باشد، باید این نکته را از جایی وام گرفته باشد که مثل سایر بخش‌ها منبعی برای ادعایش نمی‌آورد اما برای تنویر مخاطبان، این توضیح لازم است که درباره زمان اختراع خط میخی نظرات مختلفی وجود دارد، از جمله اینکه برخی معتقدند خط میخی فارسی باستان در دوره داریوش اختراع شده و در همین زمان به آثار پاسارگاد، چند کتیبه افزوده شده است. همچنین درباره تعداد حروف و اشکالات موجود در این الفبا بحث‌ها مختلفی مطرح است که در این نوشته مجال طرح آن نیست. 26. لیکن به نویسنده محترم یادآور می‌شوم که اگر باستان‌شناسانی که خود کاشف خط میخی بودند این کتیبه را آفریده‌اند چه لزومی داشته که آن را غلط بنویسند؟ 10. نکته آخر درباره معماری پاسارگاد آنکه، این بنا مانند تخت جمشید، بنایی از خشت و گل با تیرهای چوبی بوده که در پایه ستون، تعدادی از ستون‌ها و تعدادی از جرز درها و تعدادی از سرستون‌ها از سنگ استفاده شده و آنچه باقی مانده همان بخش‌های

آسیب‌دیده سنجی است. حتی در آن دوره برای اتصال سنگ‌ها از ملات یا ساروج استفاده نمی‌شده که امروز بتوان آثار آن را یافت بلکه از میخ‌های دم‌چلچله‌ای استفاده می‌شد که از دو سو داخل سنگ قرار گرفته و دو سنگ را به هم متصل می‌کردند و این موضوع هم به دلیل یافت شدن نمونه‌های متعدد آن در پاسارگاد و تخت جمشید، برای اهل تحقیق آشناست (تصویر ز) اما کارشناس محترم که چندسالی است دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی هستند و فعالیت‌های سیاسی مجال درس خواندن را از ایشان ستانده، از این موضوع هم مثل سایر مسایل تاریخی بی‌اطلاع بوده‌اند و در این بنا به دنبال گچ و سیمان و امثال آنها می‌گردند!



تصویر ز: بست‌های دم‌چلچله‌ای

که سنگ‌ها را به هم متصل می‌سازند

حاصل سخن در دهه پنجاه شمسی، محمدرضا پهلوی با امید کسب مشروعیت ملی برای پایه‌های سلطنت لرزان خود به تخت جمشید و پاسارگاد رفت تا از کنار قبر کوروش هخامنشی برای خویش اعتباری بجوید. امروز هم جریانی سیاسی در حالی که سازمان میراث فرهنگی کشور را به دست جماعتی ناآشنا به موضوع سپرده و هر روز به دلیل ناکارآمدی و کم‌دانشی صدمه‌ای جدی به بخشی از این میراث وارد می‌آید، خود را به مسایل باستانی گره می‌زند تا شاید مقبولیتی کسب کند. اما باید توجه داشت همانگونه که سوءاستفاده از میراث ملی برای امیال سیاسی کاری ناپسند است، حمله به این میراث و نفی آن با امید حذف رقبای سیاسی، کاری به مراتب خطرناک‌تر است. چرا که امر سیاسی میرا و گذراست و آنچه بر شالوده فرهنگ پدید آمده، ماندنی است، حال، هجمه به فرهنگ و تردید در مظاهر آن، به منزله قربانی کردن اصل در پای فرع است. از سوی دیگر، ثبت جهانی آثار فرهنگی اعم از باستانی و اسلامی، جملگی مایه اعتبار ایران اسلامی در سطح جهان هستند. هر کشوری بسته به این که چند اثر تاریخی‌اش در زمره میراث جهانی به ثبت رسیده می‌تواند در عرصه بین‌المللی با قدرت بیشتری نقش‌آفرینی کند. حال زیر سؤال بردن دو اثر از آثار ثبت شده که با مرارت و طی مراحل دشوار به ثبت جهانی رسیده، آیا خدمت به شمار می‌رود یا خیانت!؟

در پایان باید به این مهم توجه داشت که روزگار هخامنشیان، دوره‌ای از تاریخ ایران است که هزار و صد سال پیش از

ظهور اسلام آغاز شده، اما به دلیل وجود باورهای وحدانی در جامعه ایرانی، تمدنی پدید آمد که در آن انسانها مانند یونان و رم باستان، به بردگی کشیده نمی‌شدند و اسیران مانند حیوانات به جان هم نمی‌افتادند. در عرصه اخلاقی سه اصل گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک، در سایه باور به خدای یکتا، وجه مشخصه شخصیت ایرانی بود.

در عرصه سیاسی، سرسخت‌ترین دشمنان باستانی ایران، یعنی یونانیان در آثار خود، هنجارهای حاکم بر این جامعه را ستوده‌اند. این خصایل حتی در آثار فلسفی یونان راه یافته است. افلاطون هم از چهار معلم برای شاهزاده ایرانی در دوره هخامنشی نام برده و وظایف هریک را برشمرده، به گفته او، این چهارتن فرزانه‌ترین، داورترین، پرهیزگارترین و دلیرترین مردمان روزگار خود هستند و هر کدام خصیصه برجسته خود را به شهریار آموزش می‌دهند.

آموزگار اول، پرستش یزدان را به او تعلیم می‌دهد، دومین کس، به او می‌آموزد که همواره راست بگوید، پرهیزگارترین مردم، شهریار را به غلبه بر نفس و شهواتش فرامی‌خواند و دلیرترین آنها، دلیری و رزمندگی را به وی می‌آموزد. 27. آئیسخلوس (آشیل) در سروده خود علیه ایرانیان که پس از حمله خشایارشا به آتن سروده، با نکوهش خشایارشا از تصمیمی که برای حمله به آتن گرفته، بارها از داریوش با ستایش یاد کرده و به حال ایرانیان افسوس می‌خورد که روزگاری پادشاهی فرزانه چون داریوش داشته‌اند و حالا خشایارشا آنان را رهبری می‌کند. به رغم آنکه وی نمایش را برای یونانیانی سروده که شهرشان در آتش خشم خشایارشا (به تلافی آتش زدن سارد به دست یونانیان) سوخته، اما در سراسر اثرش، دشنامی به ایرانیان نمی‌دهد و سپاهیان و امیران ایرانی را با عباراتی چون «به دیده ترسناک و به جنگ همی هولناک» و «دلیر و مشهور به بردباری» توصیف می‌کند. 28

این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می‌دهند فرهنگ و تمدن ایرانی چون رشته‌ای مستحکم، مردمانی دین‌باور و اخلاق‌مدار را از روزگار باستانی به دوران اسلامی پیوند زده و چه بسا رمز و راز دل‌سپردگی مردم این دیار به اسلام و تشیع و برگزیدن حق و نفی باطل، ریشه در فضایل اخلاقی کهن آنها داشته باشد. حال، آنان که در تلاش برای نفی چنین پیشینه‌ای هستند، چه در سر می‌پروراندند و چه نفعی از این عمل خویش می‌برند جز آنکه «عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری».

یادداشتها: 1. فیلم اسکندر ساخته الیور استون کارگردان مشهور آمریکایی است. در این فیلم، اسکندر خونخوار تبدیل به یک قهرمان شده است و زمانی که به ایران حمله می‌کند با استقبال گرم ایرانیان مواجه می‌شود، از تخت جمشید خوشش می‌آید و دختری رقاصه که از قضا سیاه‌پوست هم هست را به همسری برمی‌گزیند و سپس در کاخ داریوش درباره صلح جهانی صحبت می‌کند! 2. فیلم سیصد که خوشبختانه با نقد و نظر فراوانی همراه بود، یکی دیگر از شاهکارهای تحریف در سینمای هالیوود است! نویسنده این سطور در کتاب مستقلی به این موضوع پرداخته که چگونه غرب با پنهان کردن نقاط تاریک تاریخ خود، با دستاویز کردن حادثه‌ای کوچک، به گذشته یک ملت می‌تازد. رک: حیدری‌نیا، صادق (1386): سیصد ضد سیصد، تهران، مهر راوش. 3. شاهزاده ایرانی یکی از فیلم‌های پرهزینه سینمای اکشن در آمریکاست که داستان آن قابل تطبیق با هیچ یک از بخش‌های تاریخ ایران نیست. تصویری که این فیلم در ذهن مخاطب می‌آفریند همسو با پروژه ایران‌هراسی است که دنیای غرب آن را دنبال می‌کند. 4. این اثر که بنا بود در ابتدا در 4 جلد منتشر شود، در سال‌های پس از آن، به مجلدات بیشتری توسعه یافت و دامنه آن از نفی تاریخ ایران، به انکار برخی از حوادث تاریخ اسلام و تاریخ ایران دوره اسلامی گسترش پیدا کرد. رک: پورپیرار،

ناصر (1379): دوازده قرن سکوت، تأملی در بنیان تاریخ ایران، تهران، کارنگ. همچنین برای اطلاع از سایر آثار و مختصری از ادعاهای او بنگرید به: 5 <http://antipourpirarcollection.blogspot.com/>. مقالات و یادداشت‌هایی که در نقد پورپیرار نوشته شده بیش از آن است که بتوان در اینجا فهرستی از آنها ارائه کرد اما از جمله کتاب‌هایی که محتوای آنها نقد آثار وی است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: احمدی، داریوش (1384): هزاره‌های پرشکوه، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی گرگان؛ نعمتی لیمایی، امیر، احمدی، داریوش (1383): دوازده قرن شکوه، تهران، امید مهر؛ عطایی، محمد تقی، وحدتی، علی اکبر (1382): اعتبار باستان شناختی آریا و پارس، تهران، شیرازه؛ محمودی، کیوان (1385): پورپیرار و کعبه زرتشت، نشر الکترونیکی؛ صادقی، هوشنگ (1387): کوروش و بابل، تهران، موسسه انتشارات نگاه. 6. کخ، هایدماری (1376): از زبان داریوش، ترجمه دکتر پرویز رجبی، تهران، انتشارات کارنگ. 7. پایگاه رجانیز در خبری با عنوان: ناکامی دسیسه یهودیان برای حراج الواح هخامنشی، به جزئیات این موضوع پرداخته است. رک: 8 <http://www.rajanews.com/detail.asp?id=83525>. برای استفاده از نسخه الکترونیکی مقاله مذکور به نشانی زیر مراجعه نمایید:

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=3356> همچنین شاردن در سفرنامه خود طرح‌های نسبتاً دقیقی از وضعیت بناهای باستانی هخامنشی در قرن شانزدهم ترسیم کرده و با شگفتی از آنها یاد کرده است. رک: شاردن، جان (1374): سفرنامه، جلد چهارم، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، طوس، صص 1381-1389. 9. هرتسفلد، ارنست (1381): ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. وی در پاراگراف آخر یادداشت خود به این موارد اشاره کرده و از این معبد یونانی نام برده است اما یا نمی‌دانسته چه چیزی را در کجا بنویسد! یا آگاهانه از تصاویر در جای دیگری استفاده کرده است. 10. گیرشمن، رومن (1373-1375): چغازنبیل (دور - اونتاش)، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، دوره 4 جلدی مصور. 11. کخ، از زبان داریوش، ص 97. همچنین برای اطلاع از تمامی الواح و کتیبه‌های تخت جمشید که متعلق به داریوش و جانشینان اوست بنگرید به: لوکوک، پی‌یر (1386): کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی؛ زیرنظر ژاله آموزگار، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز. 12. برای اطلاع از جزئیات بنای تخت جمشید بنگرید به: شاهپور شهبازی، علیرضا (1384) راهنمای مستند تخت جمشید، تهران، بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد. و نیز: شاهپور شهبازی، علیرضا (1355): شرح مصور تخت جمشید، شیراز. 13. برای اطلاع از جزئیات نقوش هدیه‌دهندگان و اقوام ایرانی در تخت جمشید و آرمگاه‌های پیرامون آن و مقایسه تحلیلی آنها با سایر نقوش مشابه بنگرید به: والزر، گرلد (1352): نقوش اقوام شاهنشاهی هخامنشی بنابر حجاری‌های تخت جمشید، تحقیقات تاریخی در باب حجاری‌های پلکان آپادانا که به رژه باج‌پردازان شهرت یافته؛ ترجمه دورا اسمودا خوب‌نظر؛ باهمکاری علیرضا شاپور شهبازی، دانشگاه شیراز. 14. کخ، از زبان داریوش، ص 99. 15. برای مشاهده گزارش کامل دکتر عسگری سرپرست هیئت باستان‌شناسی در شهرستان نورآباد ممسنی رک:

16 <http://noorabadcity.blogfa.com/post-32.aspx>. بسیاری از جغرافیا نویسان و سفرنامه‌نویسان اسلامی از بقایای تخت جمشید و پاسارگاد یاد کرده‌اند. رک: اصطخری در مسالک و ممالک (ص 123 از ترجمه ابوالقاسم پاینده)، ابن حوقل (ص 194)، مقدسی در آفرینش و تاریخ (ص 444)، مستوفی در نزه القلوب (ص 121) ذکر این آثار را آورده‌اند. 17. یافته‌های علی سامی در چندین نوبت منتشر شده است. لیکن پس از درگذشت او، در سال 1375 به بهانه بزرگداشت وی، یافته‌ها و نظریات او درباره پاسارگاد در اثر زیر مجدداً منتشر شد: سامی، علی (1375):

پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی (ذوالقرنین)، به کوشش غلامرضا وطن‌دوست، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی. همچنین برای مطالعه آثار قدیمی وی به‌خصوص نظرش درباره پایتختی پاسارگاد و تخت جمشید بنگرید به: سامی، علی (1330): کاوشهای دوازده ساله بنگاه علمی تخت جمشید در نقاط مختلف تاریخی؛ و نیز در همان سال: گزارش‌های باستان‌شناسی [از پاسارگاد]؛ (1338): گزارش‌های باستان‌شناسی و ترجمه چند کتیبه میخی. 18. برای آشنایی با سکه‌های هخامنشی و به‌خصوص مسکوکاتی که در پاسارگاد کشف شده است بنگرید به: بابلون، ارنست شارل فرانسوا (1358): سکه‌های ایران در دوران هخامنشی، ترجمه ملک‌زاده بیانی، خانابا بیانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. 19. برای مطالعه بیشتر درباره کوروش و ذوالقرنین بنگرید به: آزاد، ابوالکلام (1369): ذوالقرنین، یا، کورش کبیر، ترجمه باستانی پاریزی؛ با پیشگفتار سعید نفیسی. حسینی، هاشم‌فیاض (1384): ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ترجمه و تدوین مریم جلالی، تهران، فرهنگ سبز. بدره‌ای، فریدون (1384): کورش در قرآن و عهد عتیق، تهران، اساطیر. و نیز تفاسیر المیزان و نمونه ذیل تفسیر آیات 83 تا 102 سوره کهف. 20. دیولافوا، مادام ژان (1364): ایران، کلد و شوش، ترجمه علی‌محمد فره‌وشی، به کوشش بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران، ص 388. 21. دیولافوا، صص 385-388. 22. هینتس، والتر (1380): داریوش و پارسها، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران، امیرکبیر، صص 133 و 134. 23. اومستد، اومستد، آلبرت تن آیک (1372): تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، صص 87-88. 24. هرتسفلد، ایران در شرق باستان، صص 227 و 228 و 239. 25. برای اطلاع از این جزئیات و نیز آثار متعلق به دوران پیش از تاریخ و آثار دوران اسلامی بنگرید به: سامی، علی (1330-1338): گزارش‌های باستان‌شناسی [از پاسارگاد]؛ دوره چهار جلدی. شیراز. 26. برای اطلاع از فراز و فرود شناخت خط میخی فارسی باستان و نظریات موجود درباره زمان اختراع این خط و کتیبه‌های آن بنگرید به: واکر، کریستوفر (1388): تاریخ خط میخی، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران، ققنوس. سامی، علی: خط و تحول آن در شرق باستان و ترجمه نبشته‌های میخی و پهلوی مکشوفه، شیراز. مرادی غیاث‌آبادی، رضا (1380): کتیبه‌های هخامنشی: نبشته‌های خط میخی پارسی باستان، نوید شیراز. 27. مجتبیایی، فتح‌الله (1352): شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، صص 26-30. درباره شخصیت شهریار و تربیت او، اطلاعات فراوانی از منابع یونانی در دست است. ظاهراً این موضوع برای یونانیان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. گزنوفون، بیشترین آگاهی را در این باره ارائه می‌کند. او از مزدوران یونانی بود که همراه کوروش کوچک برای نبرد با اردشیر دوم به سوی ایران حرکت کرد و ظاهراً در پی آشنایی‌اش با کوروش کوچک، در دو اثر خود، آناباسیس 27 و کوروپدی به ویژگی‌های شهریار ایرانی و تربیت او اشاره کرده است. درباره ویژگی‌های شهریار ایرانی بنگرید به: حیدری‌نیا، صادق (1386): شهریار ایرانی؛ دیباچه‌ای بر نظریه سیاست در ایران، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. 28. برای مطالعه جزئیات نمایشنامه و نقدهای تاریخی، ادبی و فلسفی درباره آن بنگرید به: نمایشنامه ایرانیان با مقدمه رضا داوری اردکانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1389.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «پاسخ به مقاله دروغین «پاسارگاد ساخته یهودیان یا ایرانیان»»، پارسیان دژ، ۱۳۹۶.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1905/pdf/پاسخ-به-مقاله-دروغین-پاسارگاد-ساخته.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵